

خبرها

اثر تازه آذرسینا منتشر شد

خبرگزاری میراث فرهنگی : همکاری مشترک مهدی آذرسینا و هنرمند جوان سپیده رئیس سادات به اسم «ختیاگر» به بازار آمد. ختیاگر مجموعه تصنیف و آوازهایی در دستگاه هایمان است که توسط گروه موسیقی مهدی آذرسینا و سپیده رئیس سادات نوازنده سه تار ساخته شده است. این اثر توسط مرکز موسیقی حوزه هنری منتشر شده است. رضا مهدوی درباره این آلبوم می نویسد: «نقشی که صدای انسانی و کلام فارسی در ختیاگر دارد، خواش مناسب شعر و رعایت ارتباط عاطفی آن با جمله‌های ردیف دستگاهی، دوری از کلیشه‌های همیشگی موسیقی «ردیفی» با حفظ حضور در فضای اخت و آشنا و اصلیت گرا، نگارش نقش‌های تازه و دلنشین برای تنبک، تار و نیز همنوایی تار و ارکستر، استخراج صدای گرم و گیرا از گروه و نکته‌های دیگر این اثر است.» در این آلبوم مهدی آذرسینا سه تار و بن تار، بهزاد میرولو مکناچه و کامناچه بم، نوید افقه تنبک، عماد حنیفه تار، امیر حاج ابراهیمی نی و محسن محسنی ستور نواخته‌اند. سپیده رئیس سادات فارغ‌التحصیل رشته نقاشی است و از ۹ سالگی ردیف آوایی را نزد پریسا و از ۱۲ سالگی سه‌تار را آغاز کرد. او در محضر استادانی چون مشکاتیان، علیزاده، لطفی، برخوردار، شعاری، بابایی و... به بهره‌مند شده است. او در حال حاضر مشغول تدریس در رشته اتنوموزیکولوژی در بولونیای ایتالیا است.

آذرسینا در جشنواره موسیقی مهر

ارکستر فرهنگسرای نیاوران
تشکیل می شود

خبرگزاری میراث فرهنگی : ارکستر مجلسی فرهنگسرای نیاوران به همت کیاوش صاحب‌نسق تشکیل می‌شود. ارکستر مجلسی فرهنگسرای نیاوران با بیست و پنج نوازنده از مردادماه ۸۵ به رهبری و سرپرستی کیاوش صاحب‌نسق تشکیل می‌شود. او درباره این ارکستر گفت: «فکر تشکیل چنین ارکستری در دانشگاه تهران شکل گرفت. آنجا با نوازندگان صحبت کردم. آنها تمایل داشتند ارکستری تانسیس و برنامه‌های مختلفی اجرا کنند. من هم فکر کردم ارکستری تشکیل بدهم که هم دانشجویان و هم علاقه‌مندان دیگری که دوست دارند در آن شرکت داشته باشند.» صاحب‌نسق ادامه داد: «محدودیتی برای حضور در این ارکستر نداریم و هر جوانی که علاقه‌مند باشد در این ارکستر شرکت کند، می‌تواند در آزمون ورودی حضور یابد. ما می‌توانیم ارکستر را گسترش دهیم و بزرگ کنیم.» صاحب‌نسق با اشاره به اینکه در جشنواره موسیقی درآمد حاصل از ارکستر میان نوازندگان تقسیم می‌شود گفت: «ما درباره دریافت حقوق و مزایا از فرهنگسرای نیاوران صحبتی نکردیم. قرار است محل تمرین ما را در اختیارمان قرار بدهند و هر چند هفته یکبار هم کنسرت‌های برگزار کنیم.» این ارکستر تصمیم دارد در بخشی از کارهای اجرای آثار آهنگسازان جوان را نیز بگنجاند. صاحب‌نسق در این باره گفت: «می‌خواهیم شرایطی فراهم کنیم تا جوانان به جای اینکه آثارشان را از طریق کامپیوتر گوش کنند آن را از ارکستر بشنوند و نقاط قوت و ضعف خود را پیدا کنند.» فرهنگسرای نیاوران چند سال پیش هم اقدام به تشکیل ارکستر بزرگی از نوازندگان موسیقی کلاسیک کرده بود که دو سال فعالیت کرد و پس از آن با تغییر مدیریت مجموعه، تعطیل شد.

کیاوش صاحب‌نسق

گزارشی از مراسم یادمان مرحوم علی تجویدی و نکوداشت بیزن ترقی
مهر: مراسم یادمان مرحوم علی تجویدی و نکوداشت بیزن ترقی شب گذشته در فرهنگسرای هنر برگزار شد. معینی کرمانشاهی که برای یاد کردن از هنرمند مرحوم علی تجویدی و برشمردن مولفه‌های ترانه‌های بیزن ترقی به روی صحنه رفته بود در این باره گفت: هنر ترانه‌سرایی در ایران – به دلایل مختلف و در زمانه‌های مختلف – چندان جدی گرفته نشد چون با موسیقی و آواز خواننده توأم بود و به این علت ارزشمند شمرده نمی‌شد. او افزود: علاوه بر قیچی که موسیقی نزد مردم داشت، عامل دیگری نیز سبب شد ترانه سرخورده بشود و آن شوخی دوستانه‌ای بود که بین ایرج میرزا و مرحوم عارف قزوینی پیش آمد. ایرج میرزا به عارف که با ترانه‌هایش آن همه برای مشروطه زحمت کشیده بود با این گفته که «توشاعر نیستی تصنیف‌سازی» ظلم کرد. کرمانشاهی که به گفته خود عمری را در این کار صرف کرده است، اظهار داشت: باید توجه داشت که موسیقی وقتی به تنهایی اجرامی شود حالتی روحانی و آسمانی دارد. کلام ترانه‌سرا وقتی با صدای خواننده به این موسیقی افزوده می‌شود در واقع حالت موسیقی را برای مخاطب شرح می‌دهد. ترقی، نواب صفا، توح نگهبان و رهی معیری از جمله کسانی بودند که این ترانه‌سر در سخنرانی خود به عنوان موفق‌ترین ترانه‌سرایان موسیقی معاصر ایران از آنها یاد کرد. او ادامه داد: بسیاری از شعرای مطرح آن روزگار دلشان می‌خواست ترانه‌ای بگویند تا پیش از آن رادیو سبب شهرتشان بشود اما کار دشوار بود و نمی‌توانستند. این بود که به تخفیف و خوار شمردن ترانه‌سرایان مشغول شدند و چون در مطبوعات بودند از هیچ پوششی برای این کار دریغ نکردند. او با گله از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی خواست تا درباره چاپ و خواندن ترانه‌های ترانه‌سرایان بزرگ ایران با احساس مسئولیت بیشتری رفتار کنند. کرمانشاهی از وضع ترانه‌سرایی امروز ایران اظهار تاسف کرد و گفت: مادامی که به ترانه‌سرایان بزرگ ایران توجه نشود نتیجه این می‌شود که می‌بیند. ترانه‌هایی که گاهی فکر می‌کنم تنها کسی به آنها گوش می‌دهد که یا شعور موسیقی ندارند و یا این که اصلاً اهل شنیدن نیستند. در ادامه مراسم، استاد همایون خرم دیگر سخنران این نکوداشت نیز بحث خود را بر اهمیت و کاربرد ترانه در موسیقی تصنیفی ایران متمرکز کرد. او گفت: ترانه‌سرا کارش با شاعر از این جهت متفاوت است که او بر احساس متکی است و شاعر به شعر خیال. شاعر به دنبال قوافی و وزن است و متوجه آرایه‌ها و صنایع ادبی، اما ترانه‌سرا جز این‌ها به هماهنگی شعر با موسیقی نیز می‌اندیشد و کارش را براساس احساس و عشق به سرانجام می‌رساند. سازنده آهنگ «سنگ خارا» که در این اثر از ترانه بیزن ترقی بهره برده است در پایان گفت: ترانه‌سرا اگر عشق در کارش نباشد حکم شعر سعدی را دارد که می‌گوید «صوتی دارد ولی جانش نیست».

آنچه می‌گویند نشان می‌دهد که نباید مزاحمتش شد. آخرین مصاحبه با او در سال ۱۹۷۱ بود. از آن زمان تا حالا، فقط حدود ۲۰ دیدار کوتاه و متفاوت با او ثبت شده است. خانواده‌اش می‌گویند صحبت کردن درباره زمانی که روح موسیقی «هوش‌ریا» بود، ناراحتش می‌کند. سید برت زبیا، مرد اول پینک فلوید. او خود را یک الهام‌بخش نمی‌داند؛ حتی در دوران فروپاشی روحی که تحت‌تاثیر مواد مخدر تشدید شده بود، توانست دو آلبوم «برت» و «خنده دیوانه» را به طور انفرادی منتشر کند؛ دو آلبومی که مثل تابلوی «مزاح ذرت» ونگوگ، شیوایی جاودانه‌ای دارند. او دیگر به نام مستعار خود در دهه ۱۹۶۰ جواب نمی‌دهد. حالا «راجر برت» خوانده می‌شود، همان اسمی که هنگام تولدش در سال ۱۹۴۶ برایش انتخاب شد.

در یک روز داغ روی سنگفرش پیاده‌رو این خیابان در حومه کمبریج راه می‌روم و به این فکر می‌کنم که آیا با احترام با من برخورد خواهد کرد؟ وقتی «نیکی هورن» در دهه ۱۹۸۰ پشت در خانه او رسید، برت گفت: «سید الان نمی‌تواند با شما صحبت کند.» البته این جواب در نوع خودش حقیقت داشت. اما من می‌توانم با او به عنوان راجر صحبت کنم نه سید. پیرسن آن طور که می‌گویند هنوز نقاشی می‌کند؟ می‌توانم سلام خیلی‌ها را به او برسانم که قبل از تبدیل شدن به سید، می‌شناختنش.

دو خانم خانه دار در خیابان به من گفتند جواب صبح به خیر آنها را وقتی بیرون می‌رود تا «دیلی میل» را بخرد، نمی‌دهد. آنها ندیدند غیر از خواهرش، فرد دیگری به او سر بزند. حتی هیچ کارگری آنجا نمی‌رود. اما آنها استوری داشتند که من هم باید شانس خود را امتحان کنم. پس از مسیر شنی می‌گذرم و زنگ را فشار می‌دهم اما می‌بینم سیم آن قطع شده است. پرده پنجره‌های خانه کنار رفته است. راهرو و کناری با یک دروازه بلند از نگاه آدم‌های فضول مصون مانده. به رد می‌گویم. بعد از دو یا سه دقیقه از پنجره به طبقه پایین نگاه می‌کنم. جایی که می‌شود انتظار داشت یک تلویزیون و میل در آن وجود داشته باشد اما برت آن را به یک کارگاه خالی با دیوارهای سفید تبدیل کرده. چسبیده به پنجره یک مبل صورتی کهنه گذاشته‌اند.

صدایی از سرسرا شنیده می‌شود. آیا از باغچه پشتی به داخل خانه آمده است؟ شاید علف‌های آنجا هم می‌بایست کوتاه می‌شدند درست مثل علف‌های ورودی. با توده علف‌هایی که کنار مسیر ورودی ریخته شده می‌توان به این نتیجه رسید که مشغول مرتب کردن باغچه است.

دوباره در می‌زنم و صدای سه گام سنگ‌گیران را می‌شنوم. در باز می‌شود و او آنجا ایستاده است؛ خنک و سرد، بدون لباس کامل، با دستی روی دستگیره و دست دیگر روی چارچوب، کل ورودی را مسدود کرده است. به جای خوشامدگویی، خیره نگاه می‌کند. خیره مثل نگاه سال‌های «سفالو»...

سال ۱۹۸۸ شبکه‌های خبری از نقل قول‌های «جاناتان میذر» پرس شده بود؛ نویسنده‌ای که ۲۰ سال پیش از آن از خانه‌ای در کنسینگتن جنوبی دیدن کرده بود که برت و چند تن از دوستان شهر زادگاهش در آن زندگی می‌کردند: «این موجود رموز، جذاب و مشهور با افرادی در یک خانه زندگی می‌کرد که از او حقیرتر بودند. هم از نظر حرفه‌ای و هم از نظر شخصی.» اینها را می‌زنم روایت می‌کرد: «ناگهان صدایی ناخنجار شنیده شد که به طور مداوم تکرار می‌شد، پرسمید صدا از چیست؟ [آنها] با پوزخند گفتند سید است که دچار badtrip شده. او را گذاشته‌ایم داخل گنجی.»

اینها بخشی معمولی از افسانه برت بود؛ نابغه‌ای که با بدرفتاری دوستانش مواجه می‌شد و مجبور بود اضطراب روحی غیرقابل بیانی را تحمل کند. اما بیشین دوستانی که با او در آن خانه بودند، خیلی از این داستان‌ها را رد می‌کنند و روزهای دلنشین با او را به خاطر می‌آورند. «پوپاول» آن روزها را به یاد دارد: «پت نتانشند معمولاً به آنجا می‌آمد. میک و ماریان هم همین طور. جاناتان میلز از آن آدم‌های آویزان بود. مطمئن هستم آن حرف‌ها را برای این زدیم که او را از سر بخون باز کنیم.»

از اکتبر سال ۱۹۶۶ سید برت در مسیر تبدیل شدن به یک ستاره گام برمی‌داشت. پینک فلوید کنسرتی موفقیت‌آمیز در تئاتر متروک «اندھاس» برگزار کرده و مورد ستایش ساندی تایمز قرار گرفته بود. با



کنسرت‌هایی که برگزار می‌کردند و ترانه‌های فانتزی برت، پینک فلوید به نخستین گروه موسیقی «هوش‌ریا» در انگلستان تبدیل شد. غیر از اجراهای زنده با دموهایی که ضبط کرده بودند، دنبال شرکتی برای ضبط آثار خود می‌گشتند. اواخر ژانویه «جو بوید» که تجربه‌هایی در کار تولید موسیقی داشت، آنها را به یک استودیو برد. برت تک‌آهنگ «آرنولد لین» را نوشت و EMI (همان شرکتی که آلبوم‌های بیتلز را منتشر می‌کرد) براساس این دموها با گروه قرارداد بست و اولین قطعه‌ای که خواستار تکمیل آن شد، همین «آرنولد لین» بود. آنها در حال تبدیل شدن به ستارگان موسیقی بودند. با این وجود از اوایل آوریل برت سرزنش مسئولان شرکت‌های ضبط موسیقی را به دلیل فشاری که برای تولید آثار تجاری به او وارد می‌کردند، تحمل کرد.

در اواخر آوریل، او خیلی سرحال نبود. شش هفته از انتشار تک‌آهنگ آرنولد لین می‌گذشت و با متن بدله‌گو و داستان‌واری که داشت، مورد توجه قرار گرفت. ۲۹ آوریل این قطعه به رتبه بیستم در جدول رسید. روز ۲۹ آوریل برت همان آهنگ را در کلوب «بویلز بیولو» می‌نواخت و همان بعدازظهر برای اجرای تلویزیونی به هلند رفتند. شب دوباره به لندن بازگشتند تا ساعت سه صبح در برنامه «۱۴ ساعت رویای رنگی» روی سن بروند که در کاخ غارمانند الکساندرا برگزار می‌شد. جان لنون، بریایان جوزن و جیمی هندریکس هم در آن کنسرت برنامه اجرا کردند. کنسرتی که ۱۰ هزار نفر تماشاچی داشت و ۴۰ گروه مختلف روی سن رفتند. هرج و مرج عجیبی بود و یک صفحه‌نمایش بزرگ که شعرهایی مانند «ویتالام یک قاجابه است» روی آن پدیدار می‌شد. سید در آن کنسرت چندان عادی به نظر نمی‌رسید و آشفته بود. هر چند حرف‌های زیادی درباره آن برنامه زده شد اما واقعیت این است که او خسته بود، خیلی خسته.

رفتارهای برت برای اعضای گروه‌ش چندان عجیب به نظر نمی‌رسید چون او همان آدم قبلی بود. دوازدهم ماه مه ۱۹۶۷ پینک فلوید در سالن کوئین الیزابت روی صحنه رفت. برت نسخه اولیه قطعه «نواختن امیلی را ببین» را نوشته بود تا در برنامه اجرا شود. پینک فلوید در این برنامه نوع اولیه‌ای از پخش چهار لایه را به مخاطبان خود معرفی کرد، در حالی که صداهای ضبط شده از طبیعت هم همزمان با موسیقی آنها پخش می‌شد و نوری قرمز رنگ به سالن می‌تابید. همان‌طور که هزاران حیاب صابون به داخل سالن پمپ می‌شد، واترز به یکی از ناقوس‌ها سیب‌زمینی

پرتاب کرد و یکی دیگر از اعضای گروه که لباس آدمیران‌ها را پوشیده بود گل ترگس به جایگاه می‌ریخت. ایبن شلیغ کاری، ممنوع شدن برنامه‌های گروه در آن سالن و مقاله‌ای تحسین آمیز در فاینشال تایمز را به همراه داشت. روز دوم ژوئن و پس از غیبت دو ماهه، گروه به کلوب جو-بوید بازگشت. در حالی که رفتار دیگر اعضای گروه دوستانه بود، بویود می‌گوید: «برت فقط به من نگاه کرد. درست به چشم‌هایم نگاه کردم. هیچ درخششی نداشت،

موسیقی

حرف‌هایی تازه درباره سید برت

همچون خورشید درخشیدی

تیم ویلیس*

ترجمه: چنگیز محمودزاده



سید برت در دهه ۱۹۶۰ میلادی و در کنار دوستانش در دهه ۱۹۶۰ میلادی

هیچ تلاولویی... می‌دانید، انگار کاملاً تعطیل کرده بود. گیلْمور که در هنگام ضبط

«امیلی» از فرانسه به لندن آمده بود در استودیو به دیدار دوستان قدیمی خود رفت. او می‌گوید: «به نظر می‌رسید که سید مرا نشناخت. او نسبت به آنچه در ماه اکتبر دیده بودم کاملاً تفاوت پیدا کرده بود.» در ماه ژوئیه پینک فلوید مانند گروه‌های دیگر، تور خود در استان‌ها را آغاز کرد. اما انگار سید از مردمی که برای آهنگ‌های «امیلی» و «آرنولد» فریاد می‌کشیدند، منجر شده بود. او در برخی برنامه‌ها صدای اکو را تا آخرین حد بلند می‌کرد و آنقدر خارج از نت می‌نواخت که سیم‌های گیتارش کش می‌آمدند یا تمام شب فقط یک نت می‌زد.

بعضی وقت‌ها در حالی که دست هایش از دو طرف آویزان بودند و گیتار به گردش آویخته به مردم زل می‌زد و دیگر اعضای پینک فلوید مثل یک گروه سه نفره به نواختن ادامه می‌دادند.

شاید برت با رفتارهای تازه خود، قصد بیان حرفی تازه داشت. شاید دانش تجربی خود از «موسیقی لحظه» را به هم‌رزهای تازه‌ای رسانده بود. اما در هر حال از نظر روحی به شدت بیمار بود و خودش هم این موضوع را می‌دانست. چند کنسرت دیگر پینک فلوید با این شرایط برگزار شد تا اینکه مدیر برنامه‌های گروه تصمیم گرفت برای بهبود وضعیت روحی اعضا، به آنها مرخصی بدهد. آلبوم «نی زن بر دروازه سپیده‌دم» روز چهارم آگوست منتشر شده بود و این زمان، بهترین فرصت استراحت به نظر می‌رسید. کنسرت‌های سه هفته بعد گروه، متفی شد و هر یک از این چهار نفر به یک طرف از بریتانیا سفر کردند.

وقتی خبرنگاران «ملودی میکر» از این موضوع مطلع شدند، آن پینک معروف در صفحه اول این نشریه قرار گرفت که: «پینک فلوید تکه تکه شد.»

دوم نوامبر ۱۹۶۷ تور کوچکی در آمریکا برای گروه تدارک دیده شد اما آنها هنوز برای قدم گذاشتن بر خاک این قاره آماده نبودند. اعضای پینک فلوید در انتظار فضایی مانند بریتانیا بودند اما آنچه در سان فرانسیسکو دیدند، فلزات‌های اساسی داشت. گروه‌های معروف موسیقی بلوز در آنجا برپا داشتند که یکی از آنها گروه جنیس جاپلین بود. پینک فلوید به همراه آنها در «وینتر لند» برنامه داشت و حتی تجهیزات نوری جاپلین را هم قرض گرفت اما انگار برت از روی نقشه جغرافیایی گروه کاملاً محو شده بود.

وقتی هم شروع به نواختن می‌کرد، آنچه می‌نواخت پرتاب کرد و یکی دیگر از اعضای گروه که لباس آدمیران‌ها را پوشیده بود خیر و خوشی پشت سر گذاشتند. برنامه بعدی آنها در شو تلویزیونی «پت بون» بود که قطعه «سبب‌ها و پرتغال‌ها» را اجرا کردند. اما برت چهار یا پنج بار به دستور «حرکت» کارگردان برنامه پی‌دهم پی‌توجه بود تا اینکه واترز نواختن را آغاز کرد. در گفت‌وگوی بعد از اجرا وقتی از برت پرسیدند چه می‌خواهد؟ پس از سکوتی طولانی، جواب داد: «آمریکا» که این پاسخ با فریاد تعجب مخاطبان همراه شد. البته او به هیچ یک از سؤال‌های دیگر جواب نداد و ساکت ماند. پس از پایان این تور، اعضای پینک به فکر افتادند که فرد تازه‌ای را برای کمک به برت به گروه اضافه کنند. روز بعد برای اجرای برنامه به هلند رفتند و بعد از آن هم تور دیگری در انگلستان ترتیب دادند که سه هفته طول می‌کشید و جیمی مندریکس، آمَن کورنر، The Nice و The Move هم با آنها بودند و برای هر شب ۱۷ دقیقه برنامه داشتند. هر چند برت کوشش زیادی کرد تا با گروه همراه باشد اما بعضی از شب‌ها نمی‌توانست

هیچ کاری روی سن انجام دهد و به همین دلیل «دیو اولیست» از گروه The Nice در کنار اعضای پینک فلوید روی سن می‌رفت. یک‌بار هم مجبور شدند جلوی او را بگیرند تا با قطار فرار کنند.

در طول پاییز ۱۹۶۷ برت گاه و بیگاه قطعه‌های تازه‌ای می‌نواخت، اما دل‌بستن به آنها برای اعضای گروه مثل دل‌بستن به باران‌های بهاری بود. پینک فلوید در طول کریسمس در حال توتلو خوردن از این ضربه بود تا اینکه سه عضو دیگر، تصمیم تازه‌ای گرفتند. آنها از دیوید گیلْمور دعوت کردند برای نواختن لید گیتار و خواندن ترانه‌ها به آنها پیوندند تا برت بتواند هر کار می‌خواهد روی صحنه انجام دهد.

نیک میسن (گروه) پیغام را به گیلْمور رساند و او از سوم ژانویه ۱۹۶۸ به آنها پیوست و یک هفته تمرین کرد تا برای کنسرت‌ها «سوهو» آماده شود. چهار برنامه دیگر به همین ترتیب برگزار شد که برت در آنها حضور کم‌رنگی داشت اما تصاویر ویدیویی بر جا مانده از آن زمان نشان می‌دهد او خوشحال‌تر از قبل بود. با این وجود گیلْمور می‌گوید: «در واقع او بسیار غم زده بود.» روز بعد از پنجمین اجرا این چهار نفر [واترز، گیلْمور، رایت و میسن] سوار ماشین شدند که یکی از آنها (هیج) یک به یاد نمی‌آورند کدامشان) پرسید: «سید را هم می‌بریم؟» یکی دیگر جواب داد: «اخذاً لعنتش کند.» از همان روزها بود که برت همراه با پینک فلوید روی سن رفت. آنها به سوی شهرت و شانس پیش می‌رفتند و به سول واترز: «برت، مرغی بود که تسم طلا گذاشت.» اما اعضای گروه به جای پذیرفتن ریسک حضور او روی صحنه، ترجیح می‌دادند برت در کنارشان نباشد. البته او همچنان در تمرین‌ها و برنامه‌های پینک حاضر می‌شد. اما زمان جدایی فرا رسیده بود.

واترز به خاطر می‌آورد: «فکر می‌کنم در کنسرت لالج امپیریاِل بود که با گیتارش برگشت که برود و با کتی کاملاً جدی گفت با ما روی سن نمی‌آید.» در کنسرت بعدی در میان تماشاچیان و درست مقابل سن ایستاد و تمام مدت به دیوید گیلْمور خیره ماند. حالا او می‌بایست به تماشای دوستان دبیرستان خود بنشیند که آنچه را به آنها آموخته بود، اجرا می‌کردند.

شرایط مالی برت هنوز خراب نشده بود، چون درآمدش از یک ماشین انکمپل آلبوم گروه همچنان ادامه داشت. بین ماه مه و ژوئن ۱۹۶۸ دویستاد قدیمی، برت را چندین بار به استودیو Abbey Road بردند و سعی کردند نوازندگان دیگری را در کنار او قرار دهند تا بتواند کار خود را دنبال کند اما چیز زیادی از او درنیامد. انگار کاملاً از این دنیا جدا افتاده بود. بعضی وقت‌ها فراموش می‌کرد گیتار خود را در استودیو ببرد و تجهیزات صوتی استودیو را هم می‌شکست، گاهی اوقات حتی نمی‌توانست مضراب را در دست نگه دارد.

بهار ۱۹۶۸ راجر واترز با یک راونپزشک به نام «ر. د. لینگ» صحبت کرد اما برت حاضر نشد پیش او برود. چند ماه بعد ضدیدت او در درمان روحی کمتر شد و «کال» [یکی از اعضای خانه‌ای‌های او] به لینگ تلفن زد و وقت گرفت «یو» هم یک تاکسی خبر کرد اما وقتی تاکسی مقابل در خانه رسید و تاکسی متر در حال شماره انداختن بود برت حاضر نمی‌شد از خانه خارج شود. از پاییز ۱۹۶۸ تقریباً بی‌خانمان شده بود و محل ثابتی برای زندگی نداشت. گاهی اوقات به کمبریج برمی‌گشت و به خانه مادرش «وین» می‌رفت. او هم سعی در تشویق برت برای رفتن پیش دکتر داشت اما موفق نمی‌شد. سید گاهی اوقات نیمه‌های شب به خانه دوستان خود سر می‌زد.

اواسط دهه ۱۹۷۰ «انجمن بزرگداشت سیدبرت» تشکیل شد تا به دلیل غیبت او از دنیای موسیقی با وجود تغییر مسیر که او ایجاد کرده بود، از این آهنگساز قدردانی کرده باشد. از مدت‌ها قبل کاملاً ناپدید شده بود. دیده می‌شد و دوستان قدیمی، او را با همان رفتارهای عجیب و غریب می‌دیدند.

سال ۱۹۷۶ موسیقی پانک راک به اوج خود رسیده بود و مرکز اصلی تجمع این گروه‌ها استودیو Road بود. «مالکوم لارن» و «جمی رید» از گروه «کنس پستولز» به سراغ برت رفتند تا اولین آلبوم آنها را منتشر کنند. اعضای گروه «دامند» هم با همین امید برای دومین آلبوم خود به سراغ او رفتند اما جوابی نگرفتند.

سال ۱۹۸۱ برت که دیگر هیچ کاری در لندن نداشت به خانه جدید «وین» در کمبریج بازگشت. از آن زمان تاکنون فقط چند خبر دست‌اول از او به گوش رسیده است. «وین» بر این باور بود که پسرش باید خود را مشغول نگه دارد. به همین دلیل مادر راجر واترز برای او یک شغل باغبانی پیدا کرد که در خانه دوستان ثروتمندش بود. برت از این کار استقبال کرد اما در یک روز توفانی وقتی ورزش بادهای شدید آغاز شد، وسایل باغبانی را به زمین انداخت و به خانه رفت. از این دوران خودش را «راجر» می‌نامید. در سال ۱۹۸۲ وضعیت مالی‌اش بهتر شد و به همین دلیل به لندن بازگشت اما این بار دیگر شهر لندن را دوست نداشت و ندای میل به آزادی را از درون خود دنبال کرد و دوباره پشت در خانه مادرش رسید و لباس‌های کثیف خود را همان‌جا پشت در گذاشت.

*** تیم ویلیس در این مقاله**

مطالبی از کتابی را که درباره سید برت نوشته است، در کنار هم قرار

داده است.

ادامه این مطلب فردا

در همین صفحه منتشر

می شود.

سه شنبه ۲۷ تیر ۱۳۸۵

سفر به دیگر سو

آدمی که در میانه زندگی به پایان رسید

ترجمه: آزاده فرامرزیها

سید برت چه هنگام کار با پینک فلوید و چه در آلبوم‌های تک‌نفره‌اش، تاثیر و نفوذی غیرقابل انکاری بر راک تجربی (Experimental) داشت. او نصداد موسیقی‌سی Psychedelic محسوب می‌شود و آن برای بیان این نکته استفاده می‌نماید که خلایقت تا چه حد می‌تواند به چنن نزدیک باشد! سید برت بسیاری از اشعار آلبوم اول پینک فلوید «نی زن بر دروازه سپیده‌دم» که در بریتانیا سروصدای زیادی به راه انداخت را سروده و همچنین بر روی آلبوم saucerful of secrets که در سال۱۹۶۸ ارائه شد، بسیار کار کرد. او همچنین ایده‌های عجیب و جالب توجهی درباره چگونگی ظاهر شدن بر روی صحنه و اجرای زنده به گروه ارائه داد. سید برت در مصاحبه‌ای در سال ۱۹۶۷ با روزنامه Melody Maker گفت: «ما شروع به کنکاش و کشف لایه‌های جدیدی در زمینه استفاده از افکت‌ها و ایده‌های جدیدی درباره نور و ترکیب آن با موسیقی کردیم.» اما فشارهای ناشی از تبدیل شدن به یک ستاره واک و همچنین زیاده‌روی در مصرف مواد مخدر باعث شد تا سید برت در اواخر دهه شصت به اختلالات روحی – روانی دچار شده و از آن پس در اثرزای کامل به زندگی ادامه دهد. راجر کیت برت، که نام مستعار سید را در نوجوانی برای خود برگزید، در ششم ژانویه ۱۹۴۶ در کمبریج انگلستان به دنیا آمد. در کودکی پانوی می‌نواخت اما بعدها به گیتار روی آورد و اولین بار در ۱۶ سالگی به عضویت یک گروه موسیقی درآمد. در ۱۹۶۵ زمانی که او در مدرسه هنری کمبرول در جنوب لندن نقاشی می‌خواند، راجر واترز، نیک میسون و ریچارد رایت (سایر اعضای پینک فلوید) مشغول تحصیل در رشته معماري بودند. آنها از سید برت خواستند که به گروه بلوز آنها بپیوند. بعدها سید برت از نام دو خواننده موسیقی بلوز به نام‌های پینک اندرسن و فلوید کانسیل استفاده کرده و نام پینک فلوید را برای گروه برگزید. موسیقی پینک فلوید خیلی زود از بلوز فاصله گرفته و به سمت موسیقی نوآر پیلتز حرکت کرد. این موسیقی با همراهی اشعار سید برت بر پایه استفاده از فاصله‌های پیچیده و افکت‌های صوتی متنوع و عجیب ساخته شده، بر صحنه کلاب‌های لندن ظاهر شد و به عنوان سنگری برای Psychedelic شناخته شد. سید برت با استفاده از یک ماشین انکمپل دهنده صدا و یک فنکد زویر که در بین سیم‌های گیتارش تعبیه شده بود صدای خلق کرد که به نام خصیصه‌ای برای پینک فلوید به ثبت رسید. در اوایل سال ۱۹۶۷ دو تک‌آهنگ گروه به نام‌های آرنولد لین و See Emily play وی بیست آهنگ برتر جداول بریتانیا جای گرفت. سپس پینک فلوید نخستین آلبوم خود را در همان استودیویی که بیتلز در حال کار بر روی آلبوم جدید خود بود، ارائه داد. «نی زن بر دروازه سپیده‌دم» آلبومی حقیقتاً Psychedelic بود. موسیقی پینک فلوید بر روی صحنه ماهیتی آزادانه و هج و مرج گرایانه داشت. اعضای گروه همگی اذعان داشته‌اند که سید روی صحنه غیرقابل کنترل بود، حتی قبل از آنکه ماده مخدری مصرف کند و رفتار عجیب و غریب او شهری منحصر به فرد برای او به بار آورده بود. در طول سال ۱۹۶۷ میزان مصرف او به شدت افزایش یافت تا جایی که بعضی اوقات قادر به حاضر شدن بر روی صحنه نبود. دیوید گیلْمور، نوازنده گیتار، در همین اوضاع به گروه پیوست. او در گذشته با سید برت و راجر واترز در یک مدرسه تحصیل کرده بود. در بهار سال ۱۹۶۸ سید برت دیگر عضوی از پینک فلوید به شمار نمی‌آمد. او در یک بیمارستان امراض روانی تحت درمان قرار گرفته و به تدریج توانایی سرودن اشعار و کار بر روی موسیقی را به دست آمد. ساختار بی‌قاعده و نامعومل موسیقی او باعث می‌شد که کمتر کسی به همکاری با او بپردازد. اما راجر واترز و دیوید گیلْمور سرانجام توانستند در تهیه و تکمیل آلبوم تک‌نفره‌ای به نام The madcap laughs به او کمک کرده و این آلبوم را در ژانویه ۱۹۷۰ روانه بازار کنند. سپس گیلْمور و برت با همراهی یکدیگر آلبوم «برت» را در نوامبر همان سال ارائه دادند. در طول کار بر روی این دو آلبوم سید برت بسیار شکننده اما بسیار ساکت می‌نمود، او همچنان بر سبک اشعار و موسیقی خود اصرار می‌ورزید، خواه بی معنا جلوه کند خواه سرحال از خلایقت. در همان سال سید برت در رادیو BBC حاضر شده و (به همراه گیلْمور) برنامه کوتاهی اجرا کرد. در ۱۹۷۲ او آخرین خوش خود را برای تأسیس یک گروه جدید انجام داده و گروه Stars تشکیل داد. گروهی که تا قبل از منحل شدنش حدود شش برنامه در لندن اجرا کرد. پس از آن سید برت از دنیای موسیقی فاصله گرفت و در انزوی خودخواسته به نقاشی پرداخت. او گاهی در مواقع غیرقابل پیش‌بینی ظاهر می‌شد: بدون خبر، بی سر و صدا، مثلاً هنگام ضبط آهنگ diamond از you crazy diamond در استودیو. سید برت اولین آلبوم تک‌نفره خود را در سال ۱۹۷۰ و پس از جدایی از پینک فلوید ارائه داد اما کشمکش او با دنیای موسیقی در اواسط دهه هفتاد کاملاً پایان یافته و او باقی عمر را در انزوی غم‌انگیزترین حوادث زندگی‌اش می‌خواند: «سید بزرگترین منبع الهام من بود. تاثیر او بر غط فکری من قابل توضیح است. بسیار پشیمانم که هیچ وقت او را به درستی نشناختم. او حقیقتاً یک الماس است.»

منبع: نیویورک تایمز

